

تحلیل نهادی دولت‌های ورشکسته در خاورمیانه

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۳/۰۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۵/۳۰

سعید عطار*

آرش سعیدی راد**

الهام رسولی ثانی آبادی***

چکیده

اگر دولت‌های ناکارآمد را به سه دسته ضعیف، شکننده و ورشکسته تقسیم کنیم، در قرن بیستم قاره آفریقا مرکز دولت‌های ورشکسته و مناطق خاورمیانه و آمریکای لاتین، مرکز دولت‌های ضعیف و شکننده بودند. اما از اوایل قرن بیست و یکم دولت‌های ضعیف خاورمیانه در حال گذار به دولت‌های ورشکسته بوده‌اند؛ به طوری که هم‌اکنون از ۱۰ دولت ورشکسته، سه مورد آن‌ها (عراق، سوریه و یمن) در خاورمیانه هستند. تلاش این مقاله بر شناسایی عوامل موثر بر این گذار است. یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که از پنج دلیل شکست دولت، دو عامل فساد و غارتگری دولت و بحران اصلاحات در هر سه کشور فوق مشترک بوده‌اند. ترکیب این دو عامل با عوامل منحصر به فرد در هر کشوری (در عراق، شدت گرفتن نزاع‌های قومی- مذهبی؛ در سوریه، زوال اقتدار و رویه‌های دموکراتیک؛ و در یمن، شورش منطقه‌ای) باعث شکست دولت شده است.

واژگان کلیدی: دولت ورشکسته، تحلیل نهادی، خاورمیانه، عراق، سوریه، یمن.

s.attar@yazd.ac.ir

* استادیار گروه حقوق و علوم سیاسی دانشگاه یزد (نویسنده مسئول)

** کارشناس ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشگاه یزد

*** استادیار گروه حقوق و علوم سیاسی دانشگاه یزد

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال بیست و یکم • شماره دوم • تابستان ۱۳۹۷ • شماره مسلسل ۸۰

www.SID.ir

مقدمه

هرچند می‌توان سابقه ورشکستگی دولت‌ها را به قرن‌ها پیش بازگرداند، اما تنها در سال‌های پس از جنگ سرد بود که مفهوم «دولت ورشکسته»^۱ مورد توجه دسته‌ای از اندیشمندان قرار گرفت. برای دولت‌های ورشکسته تعاریف گوناگونی ارائه شده است، ولی بیشتر کسانی که در این حوزه کار کرده‌اند، دولت ورشکسته را در برابر دولت‌های موفق تعریف می‌کنند. دولت‌های موفق به وظیفه معمول خود عمل می‌کنند. این دولت‌ها بر مرزها و جمعیت خود کنترل و با دیگر دولت‌ها روابط دیپلماتیک دارند. آن‌ها انحصار اعمال مشروع قدرت و توانایی تأمین خدمات عمومی را برای شهروندان‌شان دارند. در مقابل، دولت‌های ورشکسته این شاخص‌ها را ندارند یا در این زمینه‌ها بسیار ضعیف عمل می‌کنند (Ehrnreich, 2005: 1160). آن‌ها نه کاملاً بر ابزار خشونت کنترل دارند؛ نه می‌توانند صلح و ثبات و رشد اقتصادی را برای شهروندان‌شان تضمین کنند و نه می‌توانند به شهروندان خود خدمات کافی را ارائه دهند.

بر اساس زنجیره توسعه دولت‌های ناکارآمد، می‌توان آن‌ها را به دولت‌های ضعیف، شکننده و ورشکسته تقسیم کرد. در سال‌های پس از جنگ سرد و در عصر استعمارزدایی، این دولت‌ها در ابتدا در منطقه آفریقا ظاهر شده‌اند. در آن زمان در منطقه خاورمیانه دولت‌هایی وجود داشت که عموماً ارائه‌کننده بخشی از خدمات اجتماعی، تضمین‌کننده سطحی از امنیت و بیشتر وابسته به کمک‌های خارجی یا درآمدهای حاصل از فروش منابع طبیعی بودند. با آغاز قرن بیست و یکم، خاورمیانه نیز وارد عصر جدیدی از تحولات شد که در نتیجه آن، برخی از دولت‌های ضعیف این منطقه به سمت دولت‌های شکننده و سپس دولت‌های ورشکسته گذار کردند. این مقاله تلاش می‌کند با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی به این پرسش پاسخ دهد که مهم‌ترین شاخص‌های دولت ورشکسته در منطقه خاورمیانه کدامند؟ برای پاسخ به این سؤال، سه نمونه مطالعاتی سوریه، عراق و یمن بررسی شده‌اند. با مطالعه این سه نمونه، در این مقاله به بررسی عوامل مشترک و ویژه ایجادکننده این گذار پرداخته می‌شود.

الف. پیشینه پژوهش

با توجه به اینکه دولت‌های ورشکسته در منطقه خاورمیانه و به طور مشخص در عراق، سوریه و یمن در چند سال گذشته شکل گرفته، مطالعات زیادی در مورد دلایل ورشکستگی دولت‌های این سه کشور انجام نشده است. مرور برخی از مطالعات انجام‌شده در این مورد نیز نشان می‌دهد که اغلب آنها فاقد الگوی تحلیلی منسجمی برای بررسی پدیده شکست دولت در خاورمیانه بوده‌اند؛ وضعی که نوشتار حاضر تلاش دارد با بررسی دلایل شکست دولت از منظر تحلیل نهادی، گامی در جهت رفع آن بردارد. در ادامه به برخی از مهم‌ترین مطالعات انجام‌شده در این زمینه اشاره می‌شود.

یزدان‌فام در مقاله «دولت‌های شکننده و امنیت انسانی» با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی به بررسی نظری شاخص‌های دولت‌های شکننده پرداخته و تأییراتی که دولت شکننده بر امنیت انسانی داشته را بررسی کرده است. یافته‌های مقاله مذکور نشان می‌دهد که دولت‌های شکننده به دلیل ناتوانی در ارائه خدمات عمومی و انجام کارهای رایج حکومتی در حوزه امنیت و توسعه، به بحران امنیت انسانی در جوامع تحت حکومت خود دامن می‌زنند (یزدان‌فام، ۱۳۸۸). نورمحمدی، جوکار و فرجی در مقاله «بررسی چالش‌های دولت-ملت‌سازی در یمن» تلاش کرده‌اند به این سؤال که مهم‌ترین چالش‌های پیش روی فرآیند دولت-ملت‌سازی در یمن چیست، پاسخ دهند. یافته‌های این مقاله نشان می‌دهد دو گونه چالش داخلی (بافت قبیله‌ای، وجود تمایزات فرهنگی در شمال و جنوب و شکل‌نگرفتن هویت ملی منسجم) و چالش‌های خارجی (دخالت عربستان و ایالات متحده) مانع اصلی دولت-ملت‌سازی در یمن شده است (نورمحمدی و دیگران ۱۳۹۲).

موسوی‌نیا در مقاله «خاورمیانه و چالش دولت‌های ورشکسته از دیدگاه امنیت بین‌المللی» به بررسی تهدیدات برخاسته از دولت‌های ورشکسته برای جامعه بین‌الملل در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم پرداخته است. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که جنگ سرد و فروپاشی نظام دوقطبی باعث ایجاد دولت‌های ورشکسته در خاورمیانه و گسترش تروریسم شده است (موسوی‌نیا، ۱۳۹۰). یزدانی و قاسمی در مقاله «تحلیلی بر دولت ورشکسته در لیبی» تلاش کرده‌اند به این سؤال که لیبی بعد از انقلاب در چه شرایطی با پدیده ورشکستگی روبه‌رو شده

است؟ پاسخ دهند. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد رشد ناهنجاری‌ها و نابسامانی‌های سیاسی و اجتماعی باعث دولت ورشکسته در لیبی شده است (یزدانی و قاسمی، ۱۳۹۵). کولایی و اکبری در مقاله «دولت شکننده در عراق و امنیت زنان» به این سؤال که چگونه امنیت زنان در اثر بحران و شکنندگی دولت عراق با تهدید روبه‌رو شده است؟ پاسخ داده‌اند. نتایج این مقاله نشان می‌دهد آنچه سبب تشدید ناامنی زنان در عراق شده است، بحران‌هایی مانند شکل‌گیری داعش، درگیری‌های منطقه‌ای، ضعف دولت مرکزی، ناتوانی اعمال قدرت در بخش‌های مختلف برای حل مسالمت‌آمیز اختلاف‌ها موجب تشدید ناامنی علیه زنان در عراق شده است.

ب. چارچوب نظری - مفهومی

۱. مفهوم‌شناسی دولت ورشکسته

اصطلاح «دولت ورشکسته» به‌عنوان یک مفهوم در اوایل دهه نود میلادی در گفتمان دانشگاهی و سیاسی رواج پیدا کرد. این اصطلاح توسط «هلمن»^۱ و «راتنر»^۲ تحت عنوان «نجات دولت‌های ورشکسته»^۳ مطرح شد. به نظر آن‌ها، مفهوم دولت ورشکسته به خوبی می‌تواند بیان‌کننده شرایطی باشد که در آن، زیرساخت‌های حکومتی دولت به صورت جدی فروریخته است (Hashi, 2015: 2). پس از واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ دولت ورشکسته به‌عنوان خطری قابل توجه برای جامعه بین‌المللی به گفتارها و نوشتارها درباره امنیت بین‌المللی راه یافت. البته این پدیده تنها مربوط به دوره کنونی نیست و از هنگام برپاشدن سازمانی به نام دولت در سده شانزدهم میلادی، جامعه بین‌الملل همواره شاهد دولت‌های رو به فروپاشی بوده است. اما آنچه باعث شد تا این مفهوم در قرن بیست‌ویکم پررنگ‌تر از گذشته در جستارهای امنیتی خودنمایی کند، دگرگونی‌های است که در جهان رخ داده است (موسوی‌نیا، ۱۳۹۰: ۲۸۳).

1. Helman

2. Ratner

3. Saving Failed States

به طور کلی، می‌توان دو ویژگی عمومی کارآمدی^۱ و مشروعیت^۲ را به‌عنوان الزام ثبات دولت‌ها برشمرد. کارآمدی دولت اشاره به وضعیتی دارد که در آن دولت می‌تواند وظایف خود مانند تحقق امنیت، ارتقای رشد اقتصادی، قانون‌گذاری و سیاست‌گذاری و ارائه خدمات اجتماعی را به خوبی انجام دهد (Dogan, 2002: 123). مشروعیت دولت نیز به وضعیتی اشاره دارد که در آن اعمال و اقدامات دولت در نظر نخبگان و مردم عادی به عنوان اقداماتی «به حق» یا «موجه» از نظر هنجارهای اجتماعی غالب در جامعه ارزیابی شوند (Dogan, 2002: 116). بنابراین، یک دولت می‌تواند از نظر افزایش درآمدها و تأمین امنیت، واقعاً دولتی کارآمد باشد، اما این وظایف را از طریق کاربرد خشونت خودسرانه انجام دهد و از این‌رو، با فقدان مشروعیت مواجه باشد. در مقابل، دولت دیگری می‌تواند فراگیر و گشوده به روی شهروندان باشد و در چارچوب قانون عمل کند و بر این مبنا، اقدامات آن با مشروعیت همراه باشد، اما نتواند بر سر سیاست‌ها اجماع ایجاد کند؛ جلوی خشونت را بگیرد؛ یا نتواند رشد اقتصادی و خدمات اجتماعی را فراهم کند و از این‌رو، با فقدان کارآمدی مواجه باشد. استدلال اصلی مقاله حاضر این است که دولت‌های ورشکسته دولتهایی هستند که هر دو ویژگی کارآمدی و مشروعیت را از دست داده‌اند یا در هر دوی این مولفه‌ها به‌شدت ضعیف و آسیب‌پذیر هستند.

۲. رویکردی نهادی به شکست دولت

پژوهشگرانی که در زمینه شکست‌های دولت از جمله بروز انقلاب‌ها، جنگ‌های داخلی و انحطاط اقتصادی تحقیق می‌کنند، رویکردهای متفاوتی داشته‌اند. یکی از این رویکردها، بر شرایط بلندمدت و عمیقاً ریشه‌دار در درون جامعه متمرکز است. در این رویکرد که می‌توان آن را «رویکرد تاریخی»^۳ نامید، به مواردی از جمله وجود حادی از اعتماد یا سرمایه اجتماعی ایجادشده در طول دوره‌های بلندمدت (کلمن، ۱۳۷۷؛ فوکویاما، ۱۳۷۹؛ پاتنام، ۱۳۸۰)؛ وجود حادی از نابرابری اقتصادی مستمر در طول دهه‌ها یا قرن‌ها (Acemoglu et al., 2001)؛

1. Effectiveness
2. legitimacy
3. Historical Approach

(Engerman and Sokoloff, 2002)؛ وجود گسل‌های قومی یا مذهبی طولانی‌مدتی که جامعه را تکه تکه کرده (Horowitz, 1985)؛ یا شرایط ساختاری که منجر به نزاع میان دولت و نخبگان شده (اسکاچپول، ۱۳۹۰) اشاره می‌شود. این بحث مطرح شده که کشورهایی که از چنین ضعف‌هایی رنج می‌برند و نمی‌توانند آنقدر کارآمد باشند که از منابع‌شان استفاده کنند، متحمل اقتصادهای ضعیف و در حال زوالی می‌شوند و از دولت‌های دیگر عقب می‌مانند. ترکیب زوال بلندمدت و رقابت با دولت‌های دیگر باعث بروز کشمکش‌های فزاینده و شکست دولت می‌شود. این ویژگی‌های بلندمدت جوامع می‌تواند الگوهای اجتماعی مهم و خطرناکی که باعث شکست دولت می‌شوند، را مشخص کند.

در رویکرد دوم که می‌توان آن را «رویکرد سیاستی»^۱ نامید، شاخص‌های دولت‌های ورشکسته^۲ مشخص شده است. بنیاد صلح^۳ این شاخص‌ها را مشخص و نشریه سیاست خارجی^۴ نیز گزارش‌های سالانه آن را منتشر می‌کند. این رویکرد درصدد مشخص کردن تعداد زیادی از متغیرهای متفاوت است که هر کدام از آنها در آسیب‌پذیرکردن دولت و شکست آن سهمی دارند. با این حال، صرف تهیه فهرستی از عوامل دخیل در شکست دولت، مشخص نمی‌کند که این عوامل چطور با هم ترکیب می‌شوند یا وزن هر کدام از آنها و نقشی که در شکست دولت دارند، چقدر است. از این‌رو، شاخص‌های شکست دولت عمدتاً نقش فهرستی از مواردی دارند که برای جلب توجه سیاست‌گذاران در ارزیابی توانایی‌های دولت تهیه شده‌اند.

ارزش این فهرست از شاخص‌ها تنها به این امر محدود می‌شود که راهنمایی برای پاسخ به این سؤال هستند که برای تقویت دولت یا در وضعیتی که شکست دولت در حال وقوع است، برای غلبه آن چه تغییرات یا فرآیندهایی را باید از طریق درانداختن سیاست‌ها دنبال کرد و نسبت به این سیاست‌ها واکنش نشان داد. مدل‌های بی‌ثباتی تعیین‌شده توسط «گروه کاری

-
1. Policy Approach
 2. Failed States Index
 3. Fund for peace
 4. Foreign Policy

بی‌ثباتی سیاسی^۱ (Goldstone et al., 2005) وزن عوامل متفاوتی که احتمالاً کم‌وبیش باعث شکست دولت می‌شوند را مشخص می‌کنند. با این حال، این مدل پیش‌بینی‌کننده نیز تنها عواملی که دولت‌ها را در مقابل بحران‌ها آسیب‌پذیر می‌کنند، مشخص می‌کند. مدل فوق‌نه راهنمایی برای فهم فرآیندهای پویایی است که از طریق آن‌ها شکست‌های دولت‌ها آغاز می‌شود و نه اطلاعاتی در این مورد می‌دهد که چگونه توالی برخی از رویدادها در شکست‌های دولت پدیدار می‌شود.

رویکرد سوم را محققانی اتخاذ کرده‌اند که تمرکزشان بر تأثیر نهادها بر رفتارهای روزمره است. در دیدگاه محققان «نهادگرای جدید» (نورث، ۱۳۷۷؛ Brinton and Nee, 1998) نهادهایی که افراد در زیر لوای آن‌ها زندگی می‌کنند، رفتار آن‌ها را شکل می‌دهند. نهادهای خوب، موجب رفتار خوب و ایجادکننده جوامع مرفه هستند و نهادهای بد، موجب رفتار بد و ایجادکننده جوامع فقیر هستند. بنابراین، نهادگرایان جدید این بحث را مطرح می‌کنند که دگرگونی در نهادها می‌تواند در مدت نسبتاً کوتاهی به دگرگونی در رفتارها - رفتار خوب یا رفتار بد - بینجامد. دلیل تأثیر نهادها این است که به افراد و گروه‌ها انگیزه می‌دهند تا فعالیت‌های مشخصی را دنبال کنند. از این‌رو، دگرگونی در نهادها باعث ایجاد انگیزه‌های جدید شده و این انگیزه‌های جدید، رفتارهای متفاوتی را موجب می‌شوند.

برای نمونه، اتحاد یوگسلاوی به عنوان یک کشور چندقومیتی صلح‌دوست را نهادهای کمونیستی حفظ کردند که در طول ده‌ها سال در دوران جنگ سرد، جوزف تیتو^۳ آن‌ها را شکل داد. حزب کمونیست تیتو به همه گروه‌های قومی یوگسلاوی اجازه داده بود تا در حکمرانی کشور نقش مهمی داشته باشند. با وجود این، زمانی که تیتو از دنیا رفت، نسل جدیدی از سیاستمداران ملی‌گرا در مواجهه با بحران‌های اقتصادی بزرگ تلاش کردند تا نهادهای کشور را به‌گونه‌ای از نو شکل دهند که در آن‌ها بر هویت‌های قومی و مذهبی تأکید شود و تأسیس

۱. Political Instability Task Force: این گروه که در ابتدا گروه کاری شکست دولت (State Failure Task Force) نامیده می‌شد، نام پروژه‌ای تحقیقاتی است که دولت آمریکا حامی مالی آن است. وظیفه گروه پژوهشگران پروژه فوق این است که در مورد نزاع‌های سیاسی داخلی مهمی که در نهایت باعث شکست دولت می‌شود، تحقیق کنند.

2. New institutionalist
3. Josip Tito

نهادهای سیاسی و نظامی بر پایه این‌گونه هویت‌ها انجام گیرد. نتیجه این اقدامات چیزی جز بروز شکست بزرگ دولت همراه با جنگ داخلی و کشتار جمعی نبود (Weingast and Figueiredo, 1999).

البته حتی نهادگرایان جدید هم بر این باورند که نهادها به آسانی تغییر نمی‌کنند. گریف^۱ (۲۰۰۶) این بحث را مطرح کرده که نهادها را باید به عنوان الگوهای خودتقویتی رفتار^۲ در نظر گرفت؛ چون انگیزه‌هایی که عموماً مشوق تداوم است را تقویت و روحیه تغییر را تضعیف می‌کنند. مختل شدن چشمگیر الگوهای خودتقویتی نهادها یا تغییر این الگوهای خودتقویتی، برای تغییر نهادها ضروری است. با این تحولات، انگیزه‌های جدید و نهادهای جدید امکان رشد پیدا می‌کنند. بنابراین، تحلیل دولت‌های در حال ورشکستگی و یافتن راه‌هایی برای جلوگیری از شکست آن‌ها تنها از مسیر شناسایی دسته‌ای از نهادها و انگیزه‌هایی ممکن است که ثبات را ایجاد می‌کنند. از این نظر، با تغییر این نهادها و انگیزه‌ها، ثبات نیز تضعیف می‌شود. در ادامه به تعدادی از الگوهای نهادی تغییر اشاره می‌شود که فرجام آن‌ها، شکست دولت است.

۳. پنج الگوی نهادی تغییر و شکست دولت

عام‌ترین فرآیندهایی که در نهایت به شکست دولت می‌انجامند، پنج مسیر اصلی را شامل می‌شوند. در هر کدام از این مسیرها، پیام‌هایی از دولت به جامعه فرستاده می‌شود مبنی بر اینکه کارآمدی یا مشروعیت حکومت به شکل چشمگیری تغییر یافته یا در شرف تغییر است. این پیام‌ها، انگیزه‌های گروه‌های مختلف در مورد ادامه پذیرش اقتدار دولت را تغییر می‌دهند. این الگوها عبارتند از (Goldstone, 2008):

۱. شدت گرفتن نزاع‌های قومی یا مذهبی (مانند یوگسلاوی و لبنان)؛
۲. غارتگری دولت و فساد (مانند نیکاراگوئه و فیلیپین)؛
۳. شورش منطقه‌ای یا شورش مسلحانه (مانند کلمبیا و ویتنام)؛

1. Grief

2. Self-reinforcing patterns

۴. زوال رویه‌های دموکراتیک، افول اقتدار دولت و وقوع جنگ داخلی یا کودتا (مانند نیجریه و نیپال)؛

۵. بحران اصلاحات در رژیم‌های اقتدارگرا (مانند اندونزی در دوران حکومت سوهارتو و اتحاد جماهیر شوروی در دوران گورباچف).

روشن است که در دنیای واقعی معمولاً هیچ‌کدام از این الگوها به صورت اشکال «خالص و ناب» وجود ندارند. برای نمونه، سقوط اتحاد جماهیر شوروی بیشتر به دلیل بحران اصلاحات و در واکنش به تلاش‌های گورباچف برای بهبود محبوبیت و کارآمدی حزب کمونیست اتفاق افتاد. با این حال، این تلاش‌ها باعث تشدید نزاع‌های ملی‌گرایان بر سر کنترل روسیه بر سرزمین‌های منطقه بالتیک و آسیای مرکزی شد. البته غارتگری دولت (فساد حزب کمونیست در دوران برژنف) نیز موضوعی مرتبط با این فروپاشی بود.

در تمام این سناریوها، دولت مشروعیت یا کارآمدی یا هر دوی آنها را در نظر کل مردم یا گروه‌های اجتماعی خاص یا گروه‌های محلی از دست می‌دهد. در سه نمونه عراق، سوریه و یمن که در این مقاله به‌عنوان نمونه موردی به آن‌ها پرداخته شده، نشان داده می‌شود که در هر کدام از این کشورها، کدام الگوی نهادی تغییر غالب بوده است. برای توضیح بهتر منطق حاکم بر این سه نمونه، کار را با الگوهای مشترکی آغاز می‌کنیم که در هر سه کشور (و به طور کلی در بسیاری از کشورهای منطقه خاورمیانه) وجود داشته است. سپس به الگوی منحصر به فرد و غالب در هر کشور خواهیم پرداخت. این شیوه تحلیل، بهترین راه برای شناسایی مشکلات عام و در مرتبه بعد، مسائل خاص کشورهای منطقه خاورمیانه است؛ مسائلی که می‌توانند دولت‌های این منطقه را به شکست بکشانند.

ج. شکست دولت در عراق، سوریه و یمن

طبق داده‌های بنیاد صلح، یازده کشور اول ورشکسته جهان در دو منطقه آفریقا و خاورمیانه (شامل سه کشور عراق، سوریه و یمن) قرار دارند. سه کشور ورشکسته خاورمیانه‌ای در رتبه‌های پنجم، ششم و یازدهم قرار دارند. بر اساس این داده‌ها، یمن (با رتبه هشتم در سال ۲۰۱۳ و رتبه پنجم در سال ۲۰۱۶)، سوریه (با رتبه بیست و سوم در سال ۲۰۱۳ و رتبه ششم در

پایان سال ۲۰۱۶) و عراق (با رتبه نهم در سال ۲۰۱۱ و رتبه یازدهم در سال ۲۰۱۶) در فهرست بدترین کشورهای جهان از نظر شاخص دولت ورشکسته هستند (Fund for Peace, 2016). در ادامه، تحلیل نمونه‌های مطالعاتی را با الگوهای مشترک آغاز خواهیم کرد که زمینه‌های لازم برای به شکست کشاندن دولت‌های این سه کشور را فراهم کرده‌اند و سپس به الگوی تغییر نهادی متمایز هر کدام از این سه کشور خواهیم پرداخت.

۱. مسیرهای مشترک

از میان ۵ مسیر ذکر شده برای شکست دولت، دو مسیر غارتگری دولت و فساد و بحران اصلاحات در هر سه کشور عراق، سوریه و یمن مشترک بوده است.

۱-۱. غارتگری و فساد

غارتگری و فساد از درجه مشروعیت و اث بخشی دولت‌ها کم می‌کند؛ تا آنجا که می‌تواند دولت‌ها و نظام‌های سیاسی را با بحران مشروعیت و مقبولیت جدی مواجه کند و از هر نوع آن که باشد، ثبات و امنیت جوامع را به خطر انداخته و تهدیدی علیه امنیت ملی محسوب می‌شود (آجرلو، ۱۳۹۰: ۶۵). سه کشور عراق، سوریه و یمن، دارای فساد بالایی هستند و رشوه در آن‌ها به شدت رواج دارد. بر اساس گزارش ادراک فساد سازمان شفافیت‌سازی بین‌المللی در سال ۲۰۱۶، سوریه با نمره دو و نیم از ده، در رتبه ۱۷۳؛ یمن با نمره دو و نیم از ده، در رتبه ۱۷۰؛ و عراق با نمره دو از ده؛ در رتبه ۱۶۶ فاسدترین کشورها در بین ۱۷۶ کشور مورد بررسی بوده‌اند. بر اساس این گزارش، فساد مالی در این کشورها از سال ۲۰۰۲ تا کنون رو به رشد بوده است (Transparency International, 2016). جدا از تأثیراتی که انواع مختلف فساد (شامل فساد سیاسی، فساد اداری، فساد مالی و...) بر عملکرد نهادهای مختلف دارد، آنچه باعث شده غارتگری و فساد، دولت را در این سه کشور به شکست بکشاند، نقشی است که فساد در تضعیف مشروعیت دولت دارد.

هرچند داده‌های دقیقی در مورد میزان مشروعیت دولت در این سه کشور وجود ندارد، اما گسست دولت از مجامع کسب‌وکار به دلیل تحکیم اقتصاد دولتی و تسلط دولت علوی بر

اکثریت (در سوریه)، تسلط دولت شیعه بر اقلیت بزرگ (عراق) و تسلط دولت متعلق به یک طایفه بر جامعه‌ای با طوایف متعدد (یمن) باعث شده تا دولت فاسد از حمایت اقتصادی و ایدئولوژیکی بخش‌های مهم جامعه نیز برخوردار نباشد. همچنین، نظام اقتصادی متکی بر انحصار و مبتنی بر سهم‌بری، فقدان آزادی بیان، فقدان شفافیت در نظام اداری، ضعف شدید حاکمیت قانون و نظام قضائی ناکارآمد در این کشورها باعث شده تا دامنه و عمق فساد به شدت افزایش پیدا کند. شدیدبودن فساد دولتی در هر سه کشور، نخبگان اقتصادی، سیاسی و مذهبی خارج از دولت را تهدید می‌کند. این تهدید در وضعیت سست‌شدن دولت، همان‌طور که در بهار عربی اتفاق افتاد، به شکل‌گیری ائتلاف‌هایی منجر شد که نظم سیاسی مستقر را تهدید و دولت را به شکست کشانند (Cordesman, 2015).

۲-۱. بحران اصلاحات در رژیم‌های اقتدارگرا

سوابق سه دولت مورد بررسی این پژوهش نشانگر آن است که هر سه کشور دارای نظام‌های سیاسی تا حدود زیادی بسته هستند. دولت‌های این سه کشور از اوایل قرن بیست‌ویکم، اقدامات اصلاحی را در دستورکار خود قرار داده بودند تا برخی گروه‌ها، اقوام و احزاب را راضی نگه دارند. با شروع اصلاحات (از زمان روی کار آمدن بشار اسد در سوریه در سال ۲۰۰۰، فروپاشی دولت صدام حسین و روی کار آمدن دولت جدید در عراق در سال ۲۰۰۳ و در یمن با شروع برخی نزاع‌های داخلی در سال ۲۰۰۴) گروه‌ها، احزاب و قومیت‌های مختلفی که از بسیاری از حقوق خود محروم بودند، از این اصلاحات استقبال کردند (مانند واکنش‌های مثبت کردها در عراق، شیعیان در یمن و سنی‌ها در عراق و سوریه). با این حال، شواهد نشان می‌دهد که بسیاری از این اصلاحات وعده داده شده، عملی نشدند. در طی دوران اصلاحات، بلوک‌های حاکم بر این کشورها تلاش کردند تا با تدارک برخی اصلاحات اقتصادی، گشایش در نظام سیاسی را به تعویق بیندازند.

این باعث شد تا با وجود توزیع برخی مواهب اقتصادی در میان طیف وسیع‌تری از گروه‌های اجتماعی، در عمل تنها به تعداد محدودی از احزاب و گروه‌های منتقد با وزن سیاسی پایین اجازه فعالیت داده شود (سردارنیا و کیانی، ۱۳۹۵: ۱۲۱). پیامد شکست در

اصلاحات سیاسی برای هر کدام از این سه کشور متفاوت بوده است. در سوریه، گروه‌های اپوزیسیون با انتشار «اعلامیه دمشق»^۱ از رژیم سوریه و اصلاحات ظاهری به شدت انتقاد و دوباره بر ضرورت انجام گفتگوی جدی و اصلاحات تأکید کردند که باعث شد سران آن در سال ۲۰۰۷ بازداشت شوند. با وجود سرکوب و بازداشت، گروه‌های اپوزیسیون در دسامبر ۲۰۰۷ با انتشار «اعلامیه دمشق برای تغییر دموکراتیک»^۲ دوباره بر ضرورت انجام اصلاحات سیاسی در سوریه تأکید کنند (Landis and Pace, 2006: 55).

در عراق تا پیش از حمله آمریکا، برخی از گروه‌های سنی (به رهبری حزب بعث) بر تمام جنبه‌های سیاسی و اقتصادی عراق مسلط بودند. با حمله آمریکا به عراق و سقوط صدام حسین، هرچند فضای لازم برای مشارکت گروه‌های سرکوب‌شده فراهم شد، اما به هم خوردن نظم پیشین و از دست رفتن نظم در کشور، باعث شد تا عراق گرفتار بی‌نظمی گسترده و فقدان امنیت (کشته شدن بیش از صد هزار نفر در اولین سال جنگ) از یک سو و تخریب زیربنای اساسی کشور (زیرساخت‌های عمومی، بهداشتی و اقتصادی) از سوی دیگر شود. این دو، عراق را از کشوری فقیر با دولتی قدرتمند به کشوری فقیر با دولتی ضعیف تبدیل کرد. در یک نگاه، این فرآیند که اصلاحات را به شکست کشاند و دولت عراق را به دولتی ورشکسته تبدیل کرد، حاصل به هم رسیدن دو عامل کلیدی زیر بود.

۱. انحلال ارتش عراق و ناتوانی آمریکایی‌ها در استقرار نظم جدید: در واقع، می‌توان گفت آمریکایی‌ها برای مبارزه با ارتش ضعیف عراق آمده بودند و برای مبارزه با شورش‌های طولانی مدت در عراق برنامه‌ای نداشتند. آنها انتظار جنگی سریع و برق‌آسا را داشتند که با حمله گسترده، به اهداف خود خواهند رسید. دونالد رامسفلد، وزیر دفاع وقت آمریکا، تأکید می‌کرد که جنگ عراق و شکست دادن حکومت صدام حسین، چهارصد هزار سرباز لازم دارد، ولی ما (آمریکایی‌ها) توانستیم با نیمی از آن (حدود دویست هزار نفر) جنگ را تمام کنیم. تصور بر تمام شدن جنگ باعث شد تا آنها ارتش عراق را منحل و بیش از یک سال، برای تأسیس نیروهای جدید امنیتی در عراق صبر کنند. در این مدت، عراق تقریباً بدون حکومت

1. Damascus Declaration

2. Damascus Declaration for Democratic Change

مرکزی و ارتش بود. این عامل سبب شکل‌گیری خلأ قدرت در بسیاری از نقاط کشور شد (ناوشکی و احمدیان، ۱۳۹۴: ۵۳-۵۲).

۲. آماده‌شدن زمینه فکری لازم برای رشد گروه‌های اسلام‌گرای جهادی در عراق: آمریکایی‌ها این نکته را در نظر نداشتند که حمله به عراق شاید از منظر آنها جنگی با اهداف سیاسی و اقتصادی باشد، ولی این جنگ در چشم گروه‌های اسلامی جهادی، حمله به دارالاسلام تلقی می‌شد. حمله آمریکا به عراق زمینه فکری فعالیت گروه‌های اسلام‌گرای جهادی را در این کشور فراهم کرد. اسلام‌گرایان جهادی مانند القاعده همیشه به آمریکا و تهاجم این کشور به کشورهای اسلامی، نگاه مذهبی داشتند. آن‌ها معتقد بودند آمریکا و غرب جنگ صلیبی بر ضد مسلمانان به راه انداخته و به دنبال از بین بردن اسلام هستند. این درک از حضور نیروهای آمریکایی در یک کشور اسلامی، باعث آماده‌شدن فضای ذهنی برای جذب نیروهای جدید برای مبارزه با آمریکا در عراق شد؛ جریانی که گروه‌های اخراجی ارتش صدام نیز از آن استفاده کردند (Hinnebusch, 2007:10).

در یمن نیز مانند عراق و سوریه، نابرابری‌های سیاسی و اقتصادی زیادی وجود دارد. مهم‌ترین دلیل آن، بافت قبیله‌ای قومی-مذهبی در این کشور است؛ چون پس از وحدت یمن جنوبی و شمالی، تمام ارکان مهم دولت در دست یک مذهب و گروه بوده و سایر اقوام به اشکال مختلف مورد طرد سیاسی قرار گرفته بودند. نتیجه این طرد سیاسی، ناآرامی‌هایی بود که در یمن خصوصاً از اوایل قرن بیست‌ویکم آغاز شده بود. بعد از این ناآرامی‌ها (۶ جنگ^۱)، بلوک سیاسی حاکم بر یمن تلاش کرد تا با برگزاری انتخابات، خواسته‌های رادیکال سیاسی را مهار کند. با این حال، زمانی که ناآرامی‌های جهان عرب در سال ۲۰۱۱ آغاز شد، مهار چنین خواسته‌هایی سخت‌تر از گذشته شد. با آغاز این ناآرامی‌ها، امید به تغییر در یمن به فشار برای تحقق خواسته‌ها از طریق حضور خیابانی انجامید. در این دوران، منصور هادی با پناه‌بردن به عربستان درصدد بود تا زمینه سرکوب گروه‌های معترض که خواستار اصلاحات بودند را فراهم کند (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۴: ۱۱۸).

۱. معروف به جنگ‌های صعده یا شش جنگ. این جنگ‌ها از سال ۲۰۰۴ تا سال ۲۰۱۲ ادامه داشت.

اما در نتیجه سیاست سرکوب توسط دولت منصور هادی از طریق کمک نظامی و سپس حمله نظامی عربستان به یمن، این کشور به مسیری کشیده شد که نه تنها تحقق اصلاحات ناممکن شد، بلکه با شکست دولت در یمن، بحران‌های اجتماعی و اقتصادی این کشور نیز تشدید شد.^۱

بنابراین، اصلاحات در هر سه کشور می‌توانست با ترمیم پیوندهای اجتماعی دولت و تقویت مشروعیت آن، قدرت عریان دولتی را به اقتداری مشروع تبدیل کند. شکست اصلاحات به معنای شکست فرآیند تبدیل قدرت سخت به اقتدار نرم دولت است. وقوع بحران در زمانی که اصلاحات در هر سه کشور با شکست مواجه شده بود، به تشدید روند شکست دولت و بروز هرج و مرج و بی‌نظمی سیاسی منجر شد. این بدان معناست که تلاقی بحران ناشی از خیزش‌های مردمی در بهار عربی با بحران اصلاحات، به فروپاشی اقتدار دولتی و بی‌سامانی سیاسی منتهی شد. این روند با تخریب هر دو بُعد مشروعیت و کارآمدی دولت، منجر به شکست دولت در این کشورها شد.

۲. مسیرهای خاص

هرچند در میان الگوهای متمایزی که به آنها خواهیم پرداخت، برخی زمینه‌های مشترک نیز وجود دارد، اما در تحلیل نهایی آنچه شکست دولت را در هر کشور متفاوت با کشور دیگر کرده، وجوه اختلافی است که این الگوهای متمایز تا حد زیادی آنها را مشخص کرده‌اند. از این‌رو، اشاره به مسیر خاص هر کشور نه به معنای فقدان عوامل مورد اشاره در سایر کشورها، بلکه به معنای اهمیت یک عامل در یک کشور و کم‌اهمیتی نسبی آن در سایر کشورهاست. به این معنا، الگوهای متمایز به غالب بودن عواملی اشاره دارند که با وجود حضور نسبی‌شان در سایر کشورها، هر کشور را از کشور دیگر متفاوت کرده است.

۱. بر اساس گزارش بانک جهانی (۲۰۱۷) یمن با تورم بیش از ۸ درصد، رشد اقتصادی منفی ۲۸ درصد، ۶۰ درصد جمعیت (۱۷ میلیون نفر) زیر خط فقر و نیازمند کمک‌های غذایی، یکی از ضعیف‌ترین کشورهای جهان محسوب می‌شود. طبق این گزارش، هرچند یمن در سال‌های قبل از ۲۰۱۱ نیز کشوری فقیر محسوب می‌شد، اما روندهای ۶ سال گذشته این کشور را به یکی از ناامن‌ترین و بی‌ثبات‌ترین کشورهای جهان تبدیل کرده است.

۲-۱. عراق: شدت گرفتن نزاع‌های قومی - مذهبی و شکست دولت

خاورمیانه به‌ویژه کشور عراق دارای ساختار متنوع قومی - مذهبی و زبانی است و این باعث نزاع‌های مختلفی در این منطقه شده است. به‌طور کلی، شدت گرفتن نزاع‌های قومی - مذهبی زمانی می‌تواند به شکست دولت منجر شود که یک رژیم سیاسی نسبتاً دموکراتیک اما ناکارآمد در یک جامعه چندقومیتی وجود داشته باشد (مشروعیت به نسبت مناسب، کارآمدی به نسبت پائین). اگر با گذشت زمان برخی از گروه‌های قومی یا محلی به این باور برسند که حکومت عمیقاً فاسد است یا بیش از حد به یک گروه نزدیک است و خلاف منافع آنها اقدام می‌کند، گروه‌های قومی - مذهبی علیه رژیم موجود شورش می‌کنند؛ وضعیتی که در عراق با وجود استقرار نهادهای دموکراتیک اتفاق افتاد.

به‌طور کلی در عراق دو شکاف اصلی قومی و مذهبی وجود دارد. به لحاظ مذهبی، شکاف شیعه و سنی (و در سطحی پایین‌تر، شکاف مسلمان - غیرمسلمانان ارمنی، آشوری و یهودی)، به لحاظ قومی، شکاف اکثریت عرب و اقلیت غیرعرب (کردها) مهم‌ترین شکاف‌های فعال در این کشور هستند (سردارنیا و کیانی، ۱۳۹۵: ۱۱۴). با این حال، شکاف عمده در عراق، شکاف میان شیعیان و اهل تسنن است. از این‌رو، مسائل دینی و مذهبی اصلی‌ترین منبع تغذیه‌کننده نزاع در جامعه عراق به‌شمار می‌رود. بر اساس داده‌های مؤسسه پی‌ای‌دابلیو (۲۰۱۶) شیعیان ۶۵ تا ۷۰ درصد و سنی‌ها ۳۰ تا ۳۵ درصد جمعیت عراق را تشکیل می‌دهند. سنی‌ها تا سال ۲۰۰۳ در هر دو نظام پادشاهی و جمهوری با محوریت حزب بعث، شیعیان را از قدرت محروم کرده و بر همه ارکان‌های مهم عراق مسلط بودند. در مقابل، با سرنگونی رژیم بعث در عراق و تدوین قانون اساسی جدید در سال ۲۰۰۴ با در نظر داشتن حقوق اکثریت، سنی‌ها از مسندهای اصلی که دهه‌ها متعلق به آنها بود، کنار گذاشته شده و شیعیان بخش مهمی از قدرت در عراق را به دست گرفتند.

دومین نزاع در عراق، نزاع اکثریت عرب و اقلیت غیرعرب است. در کشورهایی که درگیر این نزاع هستند، هزینه‌های که صرف برقراری نظم داخلی و سرکوب شورشیان می‌شود، اغلب

بیشتر از هزینه‌هایی است که دولت در فعالیتهای توسعه انسانی صرف می‌کند. الگوی منازعه در این کشورها بیشتر جنگ داخلی است (موثقی، ۱۳۸۸: ۲۲۱). این شکاف در عراق در سطح اکثریت ۷۵ درصدی عرب و اقلیت غیرعرب به‌ویژه ۲۰-۱۵ درصدی کرد و اقلیتهای ترکمن، ایزدی، کاکایی، شبک^۱ و صائبین ماندایی^۲ جریان داشته و در قالب ساختار جمعیتی ناهمگون در بیشتر نقاط عراق دیده می‌شود (UNPO, 2013). مهم‌ترین آن، اختلاف کردی-عربی است که در قالب اختلافات بین دولت مرکزی و اقلیم کردستان جلوه‌گر بوده است؛ مانند اختلافات بین دولت مرکزی و دولت اقلیم کردستان در مسائلی مانند گسترش مرزهای منطقه فدرالی کردی و حیظه وظایف پیشمرگه‌های کرد و تداخل وظایف و حوزه عملگری آنها با نیروی ارتش عراق، فروش نفت و آینده کرکوک.

این اختلافات زمانی به اوج رسید که با به‌هم‌خوردن توازن قدرت در عراق به واسطه سقوط دولت بعث، امید به تغییر در میان اقلیتهای غیرعرب عراق، حضور آنها در مبارزه بر سر قدرت و ثروت در نظام جدید را تشدید کرد. تسلط شیعیان بر نهادهای دموکراتیک عراق پس از صدام باعث شد تا مذاهب اقلیت (به‌ویژه اهل تسنن) و اقوام غیرعرب (خصوصاً کردها) به تدریج به این نتیجه برسند که در نظام جدید، شیعیان می‌توانند بر اهرم‌های قدرت، نهادهای سیاسی و اقتصادی کنترل داشته باشند. این به معنای تضعیف پایه‌های مشروعیت دولتی بود که از بحران کارآمدی رنج می‌برد. هرچند دولت عراق بر اساس توافق‌نامه اربیل در پی انتخابات پارلمانی سال ۲۰۱۰ تلاش کرد این اختلافات به حداقل کاهش یابد (درخشه و ملکی، ۱۳۹۳: ۹۸-۹۷) اما ضعف ساختاری دولت در عراق به شدت گرفتن نزاع‌های قومی و مذهبی منجر شد. این شرایط یعنی بحران همزمان کارآمدی و مشروعیت، محیط مساعدی برای برآمدن گروه‌های افراطی (به‌ویژه داعش) و بازنمایی خواسته‌های مذهبی آنها در قالب جدید فراهم کرد. ظهور این گروه‌ها به معنای آغاز فرآیند شکست دولت بود.

1. Shabak
2. Sabian Mandaeans

۲-۲. سوریه: زوال اقتدار و رویه‌های دموکراتیک، وقوع جنگ داخلی و شکست دولت

همزمان با با روی کار آمدن بشار اسد در سال ۲۰۰۰ و صدور بیانیه دمشق به عنوان سنگ بنای ورود جریان‌های مختلف به سپهر سیاسی سوریه، امیدهای زیادی در دل گروه‌های سیاسی اصلاح طلب به وجود آورد. سخنرانی بشار با گفتمان دموکراتیک و وعده‌های اصلاح طلبانه باعث شد تا بسیاری از افراد و جریان‌های سکولار و چپ‌گرا و حتی اسلام‌گرایان متقاعد شوند که عصر اصلاحات فرا رسیده است. با این حال، حرکت پیوسته دولت بشار اسد از سال ۲۰۰۳ به بعد در راستای محدود کردن فعالیت‌های سیاسی، انسداد رسانه‌های اصلاح طلب و ممنوعیت کنش‌های اجتماعی آنها (سردارنیا و آز، ۱۳۹۵: ۲۰۴-۱۹۹) رویه‌های دموکراتیکی که در ساختار حقوقی دولت وجود داشت و در سال‌های اول حکومت بشار به وجود آمده بود، را رو به زوال برد. به طور کلی، در جامعه‌ای که نخبگان از توافق بر سر قواعد بازی ناتوان‌اند و مردم کمترین ظرفیت را برای به خطر انداختن موقعیت نخبگان و در نتیجه مجبور کردن آنها به حرکت به سوی رویه‌های دموکراتیک دارند، آغاز اصلاحات دموکراتیک همیشه با چالش‌های بسیار جدی‌ای همراه است (درخشه و ملکی، ۱۳۹۳: ۱۰۳).

در سوریه پس از افول رویه‌های دموکراتیک، عملاً قدرت به صورت یکپارچه در دست حزب بعث به رهبری بشار اسد قرار گرفت. وی که رهبری جبهه پیشرفت ملی^۱ را نیز برعهده دارد، رئیس جمهور کشور محسوب می‌شود. از نظر ساختار سیاسی این کشور، رئیس جمهور بالاترین مقام رسمی کشور و رئیس قوه مجریه محسوب می‌شود و عزل و نصب اعضای کابینه از جمله نخست‌وزیری در اختیار وی است. کاندیداتوری رئیس جمهور توسط مجلس خلق و بنا به پیشنهاد رهبر حزب حاکم اعلام می‌شود و مردم در فرآیند دوم برای تعیین رئیس جمهور شرکت می‌کنند. در سوریه آنچه باعث زوال رویه دموکراتیکی شد که در ساختار حقوقی این کشور وجود دارد، نظام اقتدارگرای حاکم بر این کشور است. نظام حاکم بر سوریه با وجود داشتن انتخابات و عنوان جمهوری، به مثابه رژیم نظامی عمل می‌کند که تقریباً اقتدار مطلق در دست رئیس جمهور است و شهروندان با وجود داشتن حق رای، حق تغییر حکومت را ندارند (باقری و دیگران، ۱۳۹۲: ۳۲).

زوال رویه‌های دموکراتیک و توان بالای دولت در سرکوب، به معنای ضعف مشروعیت و قوت برخی از وجوه کارآمدی (توان سرکوب) است. دولت متکی بر پایه سرکوب، آسیب‌پذیری بالایی داشت. رسیدن بهار عربی به سوریه و کمک کشورهای منطقه به شورشیان باعث شد تا توان سرکوب دولت تضعیف شود. این به معنای تشدید همزمان دو بحران مشروعیت و کارآمدی (دو پایه ثبات سیاسی) و آغاز فرآیند شکست دولت در سوریه بود که با دامن‌زدن به شکاف‌های قومی، مذهبی و سیاسی از بیرون، منجر به بروز جنگ داخلی و شکست دولت در سوریه شد.

۳-۲. یمن: شورش منطقه‌ای و شکست دولت

یمن کشوری است که اوضاع امنیتی-سیاسی آن از دهه اول قرن ۲۱ تا کنون هر روز پیچیده‌تر شده است؛ به‌گونه‌ای که از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۲ شش بار جنبش‌های مختلف با دولت یمن (علی عبدالله صالح) وارد جنگ شده‌اند و در حال حاضر با یک دولت دیگر (عربستان) درگیر است. با اینکه یمن فقیرترین دولت جهان عرب محسوب می‌شود، اما موقعیت ژئوپولیتیکی آن باعث شده تا همواره محل نزاع‌های منطقه‌ای در خاورمیانه قرار گیرد. این کشور دارای ویژگی‌های است که جهان را شگفت‌زده کرده است. یکی از مهم‌ترین آن‌ها، حجم بالای تسلیحات نظامی در میان مردم و قبایل است. حمل اسلحه در این کشور آزاد است؛ به‌طوری که بین ۴۰ تا ۶۰ میلیون قبضه اسلحه در جامعه ۲۶ میلیون نفری یمن وجود دارد (Al Qalisi, 2017). ویژگی قبیله‌ای یمن و وفور سلاح در این کشور از یک سو و وابستگی دولت به بخش‌های خاص قومی از سوی دیگر، شکل‌گیری شورش‌ها و منازعه‌های دامنه‌دار را در یمن محتمل ساخته است.

این وضعیت باعث شده تا در سال‌های اخیر، بالقوه‌بودن شورش‌های منطقه‌ای در یمن (یعنی استفاده از سلاح برای تصاحب قدرت توسط گروه‌های محلی) در دو مسیر بالفعل شده و این کشور را به دام جنگ داخلی بکشاند: شورش برای گشایش نظام و گذار به دموکراسی و شورش بر سر تصاحب قدرت. مسیر اول، مشابه اتفاقاتی بود که از سال ۲۰۱۱ و در قالب بهار عربی در خاورمیانه آغاز شده بود. این نوع شورش در خاورمیانه (و یمن) به دلیل نوع

حکومت‌های پدرسالار، دیکتاتوری یا نبود دموکراسی رخ داده است. به دلیل اینکه خاورمیانه جزو معدود مناطق جهان است که در آن اغلب کشورها دارای نظام‌های سیاسی بسته هستند، موج گذار به دموکراسی در این منطقه شدت بیشتری داشته است؛ گذار به دموکراسی که به دلیل فقدان بسترهای اقتصادی و اجتماعی لازم برای گذار، با تنش‌های بسیاری همراه بوده است. در یمن، دولت متکی به برخی از قبایل در معرض هجوم اقوام و قبایلی قرار گرفت که به واسطه امیدهای حاصل از بهار عربی، خواستار گشایش بیشتر نظام و مشارکت بیشتر در قدرت شده بودند.

این موج از شورش‌ها باعث خروج علی عبدالله صالح از قدرت و زمینه‌ساز موج دوم از شورش‌ها در یمن شد. شورش از مسیر دوم زمانی در یمن رخ داد که گروهی که مجبور به خروج از قدرت بودند (مانند طرفداران حکومت علی عبدالله صالح) به دنبال رسیدن به قدرت از راه حرکت‌های مسلحانه برآمدند. در مقابل، حکومت مستقر در صنعا (حکومت منصور هادی) نیز تلاش کرد تا با پناه‌بردن به عربستان و راه‌اندازی جنگ منطقه‌ای، قدرت خود را حفظ کند (نیاکوئی و اعجازی، ۱۳۹۵: ۵۱). نزاع بر سر تصاحب سهم بیشتری از قدرت سیاسی در یمن، مسیر شورش‌های منطقه‌ای را باز کرد که به آغاز جنگ داخلی در این کشور انجامید. طولانی‌شدن این دو مسیر شورش، در نهایت منجر به تضعیف نهاد دولت و شکست آن شد (Sharp, 2015: 1).

نتیجه‌گیری

شکست دولت در خاورمیانه فرآیندی است که در طول دو دهه اخیر آغاز شده و همچنان ادامه دارد. دولت‌ها می‌توانند به شیوه‌ها و دلایل مختلفی ورشکسته شوند. طرح یک تعریف دقیق و فراگیر از شکست دولت، با توجه به تنوع تجربیات، کاری به غایت دشوار است. با این حال، چیزی که برای تعریف شکست دولت حیاتی است، این است که میان دیدگاهی که در آن، دسته‌ای از دلایل عمومی را برای همه یا بیشتر موارد شکست دولت به کار می‌برند و دیدگاه مخالفی که در آن، دلایل شکست هر دولت متفاوت با دولت دیگری است و بر این مبنا، هر مورد از شکست دولت، منحصر به فرد است، برخی نقطه‌نظرات مشترک را پیدا کنیم. تلاش

این مقاله بر آن بوده تا بر اساس رویکرد نهادی، شکست دولت در سه کشور عراق، سوریه و یمن را تحلیل کند. بر اساس این چارچوب تحلیلی، فرض می‌کنیم که تحلیل دولت‌های در حال ورشکستگی و یافتن راه‌هایی برای جلوگیری از شکست آنها تنها از مسیر شناسایی دسته‌ای از نهادها و انگیزه‌هایی ممکن است که ثبات را ایجاد می‌کنند.

از این نظر، با تغییر این نهادها و انگیزه‌ها، ثبات نیز تضعیف می‌شود. در این مقاله، به تعدادی از الگوهای نهادی تغییر اشاره شد که فرجام آنها، شکست دولت بود. هدف مقاله این نبود که همه مسیرهایی که می‌تواند به شکست دولت منجر شود را یک به یک به صورت جامع و کامل احصا کند. دولت‌های و تاریخ‌های مختلف، همگی بر این امر دلالت دارند که هر مسیر شکست دولت، اجزاء و عناصر منحصر به فردی داشته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که از میان ۵ الگوی شکست دولت‌ها که از آن به عنوان «مسیرهای شکست» یاد می‌شود، دو عامل غارتگری دولت و فساد و بحران اصلاحات، مسیرهای مشترک شکست دولت در کشورهای عراق، سوریه و یمن بوده‌اند. همچنین، مسیرهای متمایز شکست نیز در این سه کشور وجود داشتند که روند شکست دولت را تسهیل کردند. با ترکیب عوامل مشترک و عوامل منحصر به فرد در هر کشور، مسیرهای شکست دولت‌های عراق، سوریه و یمن بررسی شد.

بر این اساس، شکست دولت در عراق به واسطه تشدید نزاع‌های قومی - مذهبی اتفاق افتاد که حاصل خصلت‌های خاص اجتماعی - فرهنگی این کشور است. در سوریه، شکست دولت به دلیل روندهای نزدیک به دو دهه اخیر در زوال رویه‌های دموکراتیک و افول اقتدار دولت اتفاق افتاد. در یمن نیز زمانی که شورش منطقه‌ای آغاز شد، دولت در مسیر شکست قرار گرفت. از این رو، تشدید همه ۵ عامل شکست دولت در برخی کشورهای خاورمیانه باعث بروز بحران‌های بیشتر در منطقه و تبدیل آن به منطقه‌ای با تعداد نسبتاً زیاد دولت‌های ورشکسته شده است. به نظر می‌رسد این سه کشور تا مدت‌ها درگیر دولت ورشکسته خواهند بود. پایان نزاع‌های داخلی موجود در یمن و از بین رفتن گروه‌های تروریستی در عراق و سوریه، به معنای پایان بی‌ثباتی و بازگشت دولت به وضعیت دولت قوی نیست. در این

کشورها، عوامل اصلی مسیرهای مشترک و متمایز برای شکست دولت، همچنان برقرار مانده‌اند.

اینکه این کشورها در مسیر ثبات داخلی، جامعه توسعه‌یافته و دولت قدرتمند قرار بگیرند، بستگی به شرایطی دارد که پس از سرکوب گروه‌های تروریستی در این کشورها برقرار می‌شود. در صورتی که عوامل مشترک و متمایز شکست دولت در مسیر کاهش و از بین رفتن قرار بگیرند، می‌توان به آینده‌ای متفاوت با گذشته برای این سه کشور امیدوار بود.

Archive of SID

منابع

- اسکاچپول، تدا (۱۳۹۰) **دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی**، ترجمه مجید روئین تن، نشر سروش.
- آجرلو، حسین (۱۳۹۰) «تحولات سوریه: ریشه‌ها و چشم‌اندازها»، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، سال هجدهم، شماره ۳.
- باقری، علی، جمشید خلقی و عبدالرضا فتحی (۱۳۹۲) «تحولات سیاسی سوریه: مبانی، روند و پیچیدگی‌ها»، **فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست**، دوره ۱، شماره ۴.
- پاتنام، رابرت (۱۳۸۰) **دموکراسی و سنت‌های مدنی**، ترجمه محمد تقی دلفروز، انتشارات روزنامه سلام.
- پروین، خیراله و محمدصادق ففغوری (۱۳۹۱) «اجرای حق تعیین سرنوشت توسط ملت‌ها: مطالعه موردی سوریه»، **فصلنامه مطالعات حقوق بشر اسلامی**، سال اول، شماره ۲.
- درخشه، جلال و محمد مهدی ملکی (۱۳۹۳) «موانع دموکراتیزه‌شدن عراق پس از سقوط صدام»، **جستارهای سیاسی معاصر**، شماره ۱ (پیاپی ۱۱).
- سردارنیا، خلیل‌اله و فائزه کیانی (۱۳۹۵) «تحلیل بحران سوریه از منظر شکاف‌های اجتماعی»، **فصلنامه جامعه‌شناسی سیاسی جهان اسلام**، دوره ۴، شماره ۸.
- فوکویاما، فرانسیس (۱۳۷۹) **پایان نظم (سرمایه اجتماعی و حفظ آن)**، ترجمه غلام عباس توسلی، انتشارات جامعه ایرانیان.
- کولایی، الهه و زیبا اکبری (۱۳۹۶) «دولت‌شکننده در عراق و امنیت زنان»، **فصلنامه سیاست**، دوره ۴۷، شماره ۱.
- موتقی، احمد (۱۳۸۸) **جنبش‌های اسلامی معاصر**، انتشارات سمت.
- موسوی‌نیا، سید رضا (۱۳۹۰) «خاورمیانه و چالش دولت‌های ورشکسته از دیدگاه امنیت بین‌الملل»، **فصلنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، سال بیست و پنجم، شماره ۲۸۳.
- ناوشکی، حسین و قدرت احمدیان (۱۳۹۴) «عوامل قدرتیابی داعش در عراق»، **فصلنامه علوم سیاسی**، دوره ۱۸، شماره ۷۲.
- نورث، داگلاس (۱۳۷۷) **نهادها، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی**، ترجمه محمدرضا معینی، انتشارات سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور.
- نورمحمدی، مرتضی، مهدی جوکار و محمدرضا فرجی (۱۳۹۲) «بررسی چالش‌های دولت-ملت‌سازی در یمن»، **مجله سیاست دفاعی**، سال بیست و یکم، شماره ۸۴.
- نیاکرتی، سید امیر و احسان اعجازی (۱۳۹۵) «واکاوی بحران امنیتی در یمن: علل و زمینه‌ها (۲۰۱۱-۲۰۱۶)»، **فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی**، دوره ۸، شماره ۲۸.
- یزدان‌فام، محمود (۱۳۸۸) «دولت‌های شکننده و امنیت انسانی»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، دوره ۱۲، شماره ۴۶.
- یزدانی، عنایت‌الله و مصطفی قاسمی (۱۳۹۵) «تحلیلی بر دولت ورشکسته در لیبی»، **فصلنامه دولت‌پژوهی**، دوره ۲، شماره ۶.

- Acemoglu, D. S. Johnson and J. Robinson (2001) The colonial origins of comparative development: An empirical investigation. **American Economic Review**, Vol. 91, No. 5.
- Al Qalisi, Mohammed (2017) "Awash with weapons, Yemen's gun culture puts children in harm's way", **The National**, <https://www.thenational.ae/world/awash-with-weapons-yemen-s-gun-culture-puts-children-in-harm-s-way-1.65753>
- Brinton, M. and V. Nee (1998) **The new institutionalism in sociology**, Stanford, CA: Stanford University Press.
- Carlsan, Lavs and Rainer Bruggemann (2012) **The Failed states index offers More than Justa Simple Ranking**, Springer Science, Bu siness Media B.V.
- Cordesman, Anthony (2015) ISIS and "Failed State Wars" in **Syria and Iraq**, Working Draft, Center for Strategic and International Studies (CSIS).
- Dogan, Mattei (2002) "Conceptions of Legitimacy", in: Mary Hawkesworth and Maurice Kogan (Eds.), **Encyclopedia of government and politics**, Volume I, London and New York: Routledge, pp. 116-126.
- Ehrreich, Rosa (2005) "Failed states, or the state as Failure", **The University of Chicago Lam Review**, Vol. 72, No. 4.
- Engerman, S. L. and K. L. Sokoloff (2002) Institutions, factor endowments, and paths of development in the New World, **Journal of Economic Perspectives**, Vol. 14, No. 3, pp. 217-232.
- Fund for Peace (2016) "Fragile States Index", <http://fsi.fundforpeace.org>
- Goldstone, Jack A. (2008) "Pathways to State Failure", **Conflict Management and Peace Science**, Vol. 25.
- Goldstone, Jack A., J. Ulfelder, T. R. Gurr, M. G. Marshall, R. H. Bates, D. L. Epstein, M. Woodward, and M. Lustik (2005) "A global model for assessing political instability", **Annual Meeting of the American Political Science Association**, Washington D.C.
- Greif, A. (2006) **Institutions and the path to the modern economy**, Cambridge: Cambridge University Press.
- Hannebusch, Raymond (2007) "The US Invasion of Iraq: Explanations and Implications and Critique", **Critical Middle Eastern Studies**, Vol. 16.
- Hashi, M. O. (2015) "The Failed- State Paradigm and Implications for Politics and Practices of International Security", **An International Journal of Somali Studies**, Vol. 14, No. 1, 1-16.
- Horowitz, D. (1985) **Ethnic groups in conflict**, Berkeley, CA: University of California Press. <http://www.worldbank.org/en/country/yemen>
- Landis, Joshua and Joe Pace (2006) "The Syrian Opposition", **The Washington Quarterly**, Vol. 30, No. 1, pp/ 45-68.
- Sharp, Jeremy M. (2015) Yemen: civil war and Regional Intervention, **Congressional Research Service**, <https://fas.org/sgp/crs/mideast/R43960.pdf>
- Steil, Jennifer (2011) Descending into Despair, **world Policy journal**, Vol. 28, No. 3.
- Transparency International (2016) Corruption Perceptions Index 2016, https://www.transparency.org/news/feature/corruption_perceptions_index_2016
- UNPO (2013) "Ethnic Minorities and Religious Groups in Iraq", <http://unpo.org/article/16061>
- Weingast, B., and R. de Figueiredo (1999) Rationality of fear: Political opportunism and ethnic conflict, In J. Snyder and B. Walter (Eds.), **Military intervention in civil wars**, New York: Columbia University Press.